

Review of the Book

Men Afagh al Adab al Moqaran The Work of Davood Sallum

Hossein Abavisani*

Abstract

Literary criticism is the work of a creator who reads a work in a new way and unveils its invisible angles, provided that, of course, the literary critic is as passionate and creative as he is familiar with literary techniques. The importance of literary criticism is enough to keep literature and science alive, evolving, and providing more up-to-date and modern standards. The present article, aimed at reviewing Davood Sallom's book "Afagh ol-Adab ol-Moqaran", while pointing to the strengths and weaknesses of this work, seeks to take a step towards enhancing its quality; Open up different areas of comparative literature to your audience and provide numerous and varied examples of it in order to identify non-Islamic-world-wide literature as well as their impact on each other. The following discourse, while exploring the book in a descriptive-analytical manner and with a critical analysis approach, presents results about this book that present us with a combination of "repetition and innovation", "fanaticism and free-thinking". , And "superficial and deep expression of matters" is the most important of them.

Keywords: Criticism, Comparative Literature, *Men Afagh al Adab al Moqaran Afagh*, Davood Sallum.

* Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Khwarizmi University,
Ho.abavisani@yahoo.com

Date received: 2020-06-21, Date of acceptance: 2020-08-22

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقد و بررسی کتاب من آفاق الأدب المقارن اثر داود سلوم

حسین ابویسانی*

چکیده

نقد ادبی کاری خلاق است که اثری را به نحو تازه‌ای می‌خواند و از زوایای ناپیدای آن رونمایی می‌کند، به شرط آن‌که منتقد ادبی به اندازه صاحب اثر دارای ذوق و خلاقیت و نیز آشنا با فنون ادبی باشد. در اهمیت نقد ادبی همین بس که با آن همواره ادبیات و علوم ادبی متحول و زنده می‌ماند و معیارهای به‌روزتر و جدیدتری به ادبیات عرضه می‌کند.

مقاله حاضر، که با هدف نقد و بررسی کتاب من آفاق الأدب المقارن نوشته داود سلوم نوشته شده، ضمن اشاره به نقاط ضعف و قوت این اثر در تلاش است تا گامی در ارتقای سطح کیفی آن بردارد. کتابی که سعی دارد حوزه‌های گوناگونی از ادبیات تطبیقی را پیش‌روی مخاطب خود بگشاید و نمونه‌های متعدد و متنوعی از آن را به منظور شناساندن ادبیات عربی - اسلامی - جهانی و نیز تأثیر آن‌ها در یکدیگر ارائه کند. گفتار پیش‌رو ضمن آن‌که کتاب موردنظر را با شیوه توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تحلیل انتقادی کنکاش می‌کند، تنابیحی را درباره این کتاب پیش‌روی ما قرار می‌دهد که جمع میان «تکرار و نوآوری»، «تعصب و آزاداندیشی»، و «بیان سطحی و عمیق موضوعات» از مهم‌ترین آن‌هاست.

کلیدواژه‌ها: نقد، ادبیات تطبیقی، من آفاق الأدب المقارن، داود سلوم.

۱. مقدمه

نقد در دوره‌های گوناگون خود از شیوه‌های متعددی برای سنجش آثار استفاده کرده که هدف اصلی در همه یا اغلب آن‌ها نمایاندن نقاط ضعف و قوت به‌منظور سامان‌دادن و

* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، Ho.abavisani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۱

غنابخشیدن به شکل و محتوا بوده است. گذشته از مواردی که نقد با برخی حب و بغض‌ها همراه بوده، در دیگر موارد آثار مثبتی از خود بر جای نهاده و در جهت بهبود اعتلای اندیشه بشر گام برداشته است.

اما تحقق چنین هدفی نیازمند آن است که فعالیت فلسفی نقد بر مبادی صحیح استوار باشد تا پی آمدهای فردی و اجتماعی و تربیتی را به‌هم‌راه آورد. بدین منظور آگاهی از فلسفه نقد ضرورت دارد تا در ذیل چپستی، چرایی، و چگونگی این فلسفه را تبیین کرد. بر این مبنا، برخی از مهم‌ترین اهداف نقد عبارت‌اند از: هدایت و تعالی، تقویت توان‌مندی و پرسش‌گری، توسعه فرهنگ گفت‌وگو، و گسترش اندیشه‌ورزی (کشاوری ۱۳۹۶: ۱۲۵).

رضا داوری اردکانی فیلسوف و اندیشمند معاصر ایرانی بر این باور است:

نقد توجه به تعادل است، بر همین اساس باید گفت که در کتاب‌های درسی مدارس ایران تعادل دیده نمی‌شود. آموزش و پرورش تعادل و توازن ندارد. زیادبودن کتاب‌های درسی خوب نیست و باید به‌اندازه باشد. کانت هم عقیده‌مند بود: نقد تعیین حدود عقل است. به‌کمک این علم است که می‌توان به جهان صورت بخشید و آن را تغییر داد. بنابراین، نقد به آرا و احوای افراد تعلق ندارد. با نقد کتاب و سنجش است که ما زمان و اکنون خود را درمی‌یابیم و آن را با آینده منطبق می‌کنیم (داوری اردکانی ۱۳۹۶).

نقد از زمان قدامة بن جعفر تا این زمان که نقد کانت را در بر می‌گیرد، سمت و سوی نقد فکر و اندیشه و تقابل با تقلید را به خود گرفته است، از این‌رو اندیشه‌ورزیدن بدون نقد ممکن نیست. نقد در این روزگار از نقد خارج شده و شارحی را پیشه خود کرده است. نقد به‌مثابه فرامتن در واقع از جنس متن است، زیرا با متن می‌توان متن تولید کرد. به‌نظر ابن‌طباطبا در عیار الشعر، از معیارهای نقد جامعه‌پذیری آن است. یعنی آن‌که جامعه بتواند با آن ارتباط برقرار کند. پدیده نقد به‌سوی نوعی ساختن پیش می‌رود و نقد سازنده نقد ساخت‌مند است. نقد دارای خرد و جامعه‌پذیری است و هدف آن پیدا کردن عیوب و رفع آن‌هاست. «نقد و خلاقیت» و «تفکر نقاد و تفکر خلاق» اگر کنار هم باشند، اثرگذار و کارساز خواهند شد (پاکتچی ۱۳۹۶). در این میان آن‌چه رویکرد نقد و اندیشه نقادانه و مباحثه و مناقشه را از فرد سلب می‌کند و دیگران را از مواجهه علمی و نقدی با وی باز می‌دارد مطلق‌اندیشی، نگاه صددرصدی، نگاه از بالا به پایین، و اندیشه در اختیار داشتن یک حقیقت و تصمیم و ابلاغ آن به دیگران است. از دیگر چالش‌های نقد انتقال از نقد فکر به نقد فرد و صاحب فکر است. کاستی‌های اندیشه بلافاصله به کاستی‌های اشخاص یا

شخص منتقل می‌شود و این انتقال در ایران خیلی سریع اتفاق می‌افتد، در این حالت نقش نقد و سخن بر سر نقد دیگر تمام می‌شود. به علاوه، گاه سخن ناقدان و نقدشوندگان گوش شنوا ندارد و هردو سعی می‌کنند فقط سخن گو باشند نه مخاطب و ناقد و نه شنونده نقد. گاه نیز در جامعه علمی ما «مرید و مرادی» حاکم می‌شود و نقد و نقدپذیری از بین می‌رود؛ به طوری که جماعتی از مریدان هر دو طرف ناقد و نقدشونده بدون رعایت انصاف علمی و بدون توجه به موضوع بحث صرف مریدبودن و علاقه‌مندی به یکی از طرفین بحث از او طرف‌داری می‌کنند و فضای بحث را به سوی تفوق یکی بر دیگری سوق می‌دهند نه به سوی استماع نقد و عمل به آن. چالش دیگر حوزه نقد بی‌اعتقادی به «نمی‌دانم» «عذرخواهی می‌کنم» و مانند آن است (حسینی بهشتی ۱۳۹۶).

۲. پیشینه و پرسش

به دلیل اهمیت نقد و جایگاه آن در اعتلای اندیشه و ارتقای آثار علمی - فرهنگی اغلب مطالب مقدمه به این موضوع اختصاص یافت، اما یادآور می‌شود هدف از نگارش مقاله پیش‌رو نقد و بررسی کتاب من آفاق الأدب المقارن اثر داود سلوم براساس مؤلفه‌های نقدی است که در مقدمه به برخی از آن‌ها اشاره شد. کتابی که پیش از این مورد نقد و بررسی اهل فن قرار نگرفته و نقاط ضعف و قوت آن نمایانده نشده است. از این‌رو، ضمن تلاش برای تحقق این خواسته، سعی می‌شود در ادامه به پرسش‌های پیش‌رو پاسخ داده شود تا فرایند و نتایج پژوهش روش‌مندتر و دست‌یافتنی‌تر شود:

۱. این کتاب در حوزه ادبیات تطبیقی چه جایگاهی دارد و نقاط ضعف و قوت آن چیست؟
۲. در چه بخش‌هایی از مطالب کتاب نوآوری، ابداع، موضوعات جدید، یا تکرار دیده می‌شود؟
۳. توفیق نویسنده و جایگاه وی در غرضه و بیان مطالب و سامان‌دادن به آن‌ها را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟

۳. داود سلوم

داود سلوم کاظم در سال ۱۹۳۰ م در بغداد متولد شد. وی تحصیلات کارشناسی خود را به سال ۱۹۵۳ م در دانشگاه‌های عراق و کارشناسی ارشد و دکتری را به ترتیب در سال‌های

۱۹۵۶ م و ۱۹۵۸ م در لندن به پایان رساند (سایت دانشگاه بغداد، دانشکده تربیتی دختران، ۲۰۱۳ م). فرزند سلوم درباره پدر می‌نویسد:

وی پس از بازگشت از بریتانیا، از سال ۱۹۵۸ م تا سال ۱۹۹۲ م در دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد مشغول به تدریس شد. سپس تا سال ۲۰۰۰ م تدریس در دانشگاه‌های تکریت عراق و آل البیت و جرش اردن را تجربه کرد. اما در سال ۲۰۰۰ م به عراق بازگشت و تا سال ۲۰۱۰ م مجدداً به تدریس در دانشگاه بغداد ادامه داد و در همین سال نیز دیده از جهان فرو بست. تخصص وی ادبیات تطبیقی بود، اما در حوزه‌های نقد ادبی، زبان، نمایش‌نامه، رمان، ادبیات کودک، و ادبیات فولکلور نیز آثاری را خلق کرد و در مجموع حدود یکصد کتاب از خود به جای گذاشت (مصاحبه تلویزیونی ۲۰۱۲ م).

۴. معرفی و نقد کتاب

من آفاق الأدب المقارن در سال ۱۹۹۸ م در ۴۱۴ صفحه با جلد گالینگور و قطع وزیری با رنگ زمینه قرمز در بیروت به چاپ اول رسید. روی جلد طرحی شبیه به ایوان یا ورودی کاخ با حواشی منقش به تذهیب دارد که در قسمت بالا نام کتاب، در میانه نام مؤلف، و کلیه الآداب و العلوم / جامعة آل البیت / المفرق - الأردن در پنج ردیف روی هم و در قسمت پایین هم نام انتشارات عالم الکتب خودنمایی می‌کند. در شیرازه کتاب نیز از بالا به پایین نام مؤلف، نام کتاب، تذهیب مختصر، و عالم الکتب درج شده است. پشت جلد خالی از هر طرح و نوشته‌ای است.

صفحات این کتاب در میان دوسوی جلد به شیوه معمول کتب سامان داده شده است. یعنی ابتدا برگی سفید و بعد از آن برگ دیگری قرار گرفته که در گوشه پایین و سمت چپ صفحه نام کتاب و روی دیگر آن شناسه اثر آورده شده است. روی برگ بعدی تمام مشخصات روی جلد کتاب نقش بسته و سوی دیگر آن با «بسم الله الرحمن الرحيم» مزین شده است. در برگه چهارم مقدمه‌ای نیم‌صفحه‌ای چشم‌نوازی می‌کند که پشت آن نوشته‌ای ندارد. بقیه صفحات به مطالب اصلی کتاب در ابواب چهارگانه‌ای اختصاص یافته است که در ادامه نقد و تبیین خواهد شد. دو صفحه پایانی هم فهرست کتاب است.

۱.۴ باب اول

عنوان این باب «افق‌هایی از ادبیات تطبیقی اروپا» است که ۱۶۰ صفحه و شش عنوان فرعی دارد. درواقع عنوان فرعی نخست یعنی «ترجمه میراث داستان عربی به زبان‌های

اروپایی» مبحث اصلی این باب است که پنج عنوان دیگر ذیل آن قرار می‌گیرد. در این جا نویسنده سعی دارد با معرفی زبان، فرهنگ، و برخی آثار عربی تأثیر آن‌ها را در فرهنگ و آثار اروپایی نشان دهد. وی سخن خود را درباره «شروع ترجمه از زبان عربی» می‌آغازد و برخی کتاب‌های ترجمه‌شده عربی مانند *قرآن کریم*، *معراج‌نامه*، *مقامات حریری*، *سندبادنامه*، *کلیله و دمنه*، *مجموعه امثال عرب*، و *هزارویک شب*، که به دیگر زبان‌ها ترجمه شده‌اند، معرفی می‌کند. سپس برخی آثار اروپایی در فاصله زمانی قرون یازدهم تا نوزدهم مانند *کمادی الهی دانته*، *حکایات لافوتتن*، *قصه رابینسون کروزو*، و *امیل ژان ژاک روسورا*، که از آثار ترجمه‌شده عربی تأثیر گرفته‌اند، یادآور می‌شود. در ادامه نیز با انتخاب پنج نمونه در قالب عناوینی که در پی می‌آید آن‌ها را معرفی و تحلیل می‌کند: کتاب *کنت لوکارنو* اثر نویسنده اسپانیایی *ژن خوان مانوئل* و آثار تأثیرگذار عربی و بیگانه در آن، عوامل تأثیرگذار عربی در کتاب *دکامرون* نوشته بوکاجیو، نمونه‌هایی از *هزارویک شب* در ادبیات کلاسیک و جدید اروپا، شکسپیر و ترجمه‌های عربی، و مشرق‌زمین و مشرقیان در نمایش‌نامه‌های شکسپیر.

سلوم هنگام سخن از *کنت لوکارنو*، علاوه بر ذکر برخی حکایات متأثر از فرهنگ عربی در آن، به نمونه‌هایی از واژگان و اعلام دخیل عربی هم‌چون Babilonia (مدینه بابل)، Abenabet (ابن عبّاد)، Albroto (البریط)، Fulano (فلان)، Aldee (الدیة)، و Amber (العنبر) اشاره می‌کند (سلوم ۱۹۹۸: ۷۰). در سخن از کتاب *دکامرون* نویسنده بر این باور است که تأثیرپذیری در آن به دو شکل تأثیر از زندگی شرقی و عربی و دو دیگر حکایات و میراث کهن عرب‌ها بوده است. در مبحث مربوط به *هزارویک شب* مطالب نسبتاً درخور توجهی در صفحات نقش می‌بندد و درباره کم‌وکیف تأثیرپذیری از این کتاب پرسش‌هایی مطرح می‌شود. نویسنده ضمن بیان استنکاف مقطعی اروپا در تأثیرپذیری و تقلید از متن کامل این اثر دلیل آن را به منع کلیسا به دلیل «مکشوف بودن ادبیات *هزارویک شب*» احاله می‌دهد و می‌افزاید نشانه‌های تأثیر *هزارویک شب* در آثار اروپاییان را می‌توان به دو دوره قبل و بعد از ترجمه این کتاب، که از قرن هجدهم آغاز شده است، تقسیم کرد. وی در ادامه به برخی آثار دوره دوم مانند ترجمه آنتوان گالان و ترجمه ادوارد ویلیام لین و نیز تألیفاتی مانند *هزار شب* و *یک شب جدید* و *هزارویک روز* اشاره می‌کند. در ذیل دو عنوان پایانی این باب هم ترجمه‌های عربی آثار شکسپیر به دو دوره آماتور و حرفه‌ای تقسیم می‌شود که مترجمانی مانند نجیب حداد و محمد السباعی در دوره نخست و خلیل مطران و جبرا ابراهیم جبرا در دوره دوم جای داده می‌شوند. به نظر مؤلف، متن‌های ترجمه‌شده در انطباق

با متن اصلی با سه چالش حذف متن، افزودن به متن و شرح آن، و اشتباه در فهم متن مواجه‌اند. سلوم در این مبحث بر این نظر است که شرق در آثار شکسپیر به شکل‌های متفاوتی انعکاس یافته که برخی از آن‌ها مثبت و برخی منفی است. به‌باور وی، ضمن آن‌که این ادیب شهیر انگلیسی از مشرق‌زمین به نیکی یاد می‌کند و بسیاری از نقاط سرزمین‌های عربی را در نمایش‌نامه‌های خود می‌آورد، نوع برخورد وی با رنگ، نژاد، و دین در آثار او چالش‌برانگیز است. سلوم این امر را از اندیشه حاکم بر جامعه شکسپیر ناشی می‌داند و او را از طرف‌داران «تبعیض نژادی» می‌شمرد. بنابراین وی پس از نقل نمونه‌هایی از آثار این ادیب در موضوع یادشده، می‌نویسد:

ما بر این باوریم که شکسپیر فرزند جامعه خویش است و شخصیت‌های نمایش‌نامه‌ای وی از همین آتش‌خور سیراب شده است، بنابراین بی‌تردید نظر شکسپیر درباره رنگ، نژاد، و دین هم نظر همان جامعه است. بنابراین عجیب نیست که پس از آگاهی از این متون اعلام کنیم شکسپیر خود از طرف‌داران نژادپرستی و تعصب علیه اقوام رنگین‌پوست یا از اقوامی که عرق و نژادی غیرآریایی داشته‌اند بوده یا این‌که از ادیانی غیر از مسیحیت اروپایی است که آن‌ها نیز میراث‌دار بت‌پرستی یونانی‌اند (همان: ۱۶۷).

۱.۱.۴ نقد و تعلیق

از آن‌چه گذشت و نیز از مجموع مطالب کتاب می‌توان دریافت که نویسنده برای خلق اثر خود تلاش فراوانی به خرج داده و از وقت، دانش، و تجربه خود به‌منظور افزودن به دانش ادب تطبیقی هزینه کرده است. درعین حال با عنایت به جمله «لِکُلِّ جَوَادٍ کَبُوءَ و لِكُلِّ عَالِمٍ هَفْوَةٌ» کاستی‌هایی نیز در آن به‌چشم می‌خورد که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد. پیش‌تر بیان عبارتی از عبدالعزیز عتیق، ادیب و ناقد معاصر مصری، درباره معیار هنر و نقد آن، که ادبیات نیز در آن زمره است، روند بحث را تسهیل خواهد کرد. عتیق می‌نویسد:

معیار هنر یکی از قضایایی است که آرای فلاسفه و دیگرانی مانند ادبا و ناقدان در آن متفاوت و گونه‌گون می‌شود... اما شاید موردقبول‌ترین آرا از این میان آن باشد که هنرها را براساس ابزار و ادوات مورد استفاده هنرمند جهت بیان مافی‌الضمیر ایشان تقسیم‌بندی می‌کند (عتیق ۱۹۷۲: ۱۳، ۱۵).

بر این اساس باید گفت «باب اول» کتاب سلوم مزایا و محسناتی را در خود گرد آورده است که از تلاش و همت نویسنده نشان دارد. کنار نقاط قوت این بخش وجود برخی

تندی‌ها، تعصب‌ها، ادعاها، تکرارها، و بی‌نظمی‌های شکلی نیز به چشم می‌خورد که «اظهار نظر نویسنده در ارزیابی وی از آثار شکسپیر و نقد روان‌شناختی او» از آن جمله است که اندکی تند و بی‌ملاحظه و فراتر از حوزه دانش ادیب تطبیقی جلوه می‌کند. هم‌چنین در مواجهه با برخی مطالب کتاب چنین برداشت می‌شود که گاه و بی‌گاه حس ملی‌گرایی نویسنده پررنگ می‌شود و همان چیزی که شکسپیر را به آن متصف می‌کند در خود وی نیز نمایان می‌شود و به تبع آن در نوع قضاوت مخاطب هم تأثیرگذار می‌شود. این نوع برخورد سلوم را در موضع‌گیری وی به اظهار نظر یوسف نور، نویسنده سودانی، درباره «تأثیر مقامات بر داستان‌های عامیانه غرب» و در این سخن که «بدون شک داستان‌های مربوط به حیوانات، قبل از ظهور و بروز در هر کدام از ادبیات‌های جهانی در سومر و بابل پای به عرصه نهاده» (سلوم ۱۹۹۸: ۵۰) نیز می‌توان مشاهده کرد. به علاوه، چنین برمی‌آید که اظهار نظرهای نویسنده درباره برخی گزاره‌ها با نوعی قطعیت همراه است که انتظار می‌رود در پژوهش‌های علمی با اندکی احتیاط سخن گفته شود. سلوم در سخن از دن خوان مانوئل، نویسنده قرن سیزدهم میلادی اسپانیا، می‌نویسد: «وی بدون کم‌ترین شکی با کتاب‌های عربی موجود در پایتخت پادشاه خویش آشنایی داشته است» (همان)؛ که چنین قطعیتی وجهه عالمانه اثر را مخدوش می‌کند.

این بخش از کتاب بی‌نظمی‌های صورتی مختصری نیز دارد که نوع چینش عناوین از آن جمله است. ذیل عنوان اصلی «باب اول» شش عنوان فرعی قرار گرفته است که در واقع عنوان نخست، سرعنوان، و مابقی زیرعنوان‌اند، در حالی که همه آن‌ها بدون هیچ مشخصه‌ای پشت سرهم و مستقل از یکدیگر چیده شده‌اند. به علاوه، برخی مطالب این باب به نوعی تکراری به نظر می‌رسد که سخن از دن خوان مانوئل و دکامرون بوکاچیو در دو موضع از این نمونه‌هاست. کنار موارد یادشده برخی اشتباهات تایپی یا صرفی نیز دیده می‌شود که واژگان «إغرائه»، «الإنسانیین»، و «المرتجم»، به جای «إغراء»، «الإسبانیین»، و «المترجم» در صفحات ۱۰۰، ۱۲۰، و ۱۳۴ از آن جمله است.

۲.۴ باب دوم

این باب با عنوان «افق‌هایی از پژوهش‌های تطبیقی شخصیت‌ها در [ادب] عربی» ۸۳ صفحه و پنج عنوان را شامل می‌شود. نویسنده ذیل هر کدام از عناوین موضوعی را با محوریت یک شخصیت مطرح می‌کند و آن‌ها را با نمونه‌های غیرعربی خود تطبیق می‌دهد و تحلیل می‌کند.

عنوان نخست که «حقایقی جدید از جحا و نادره‌های وی» نام گرفته است، چند نمونه از حکایت‌های جحا را تحلیل می‌کند و تطبیق می‌دهد و آن‌ها را در آثار نویسندگانی مانند ابن جوزی، ابن عبد ربّه، الحصری، کتاب البصائر و النخائر ابو حیان توحیدی، و در کتاب مجهول الهویه دیگری پی می‌گیرد. به علاوه، جحا با خواجه نصرالدین (ملانصرالدین) در آثار نویسندگان ترک تطبیق می‌شود تا از این طریق هم تفاوت حکایات منقول نشان داده شود و هم قدمت آن‌ها گوش‌زد شود.

ذیل عنوان دوم یعنی «غربت اجتماعی در سیره اعمش و اثر آن در حکایت‌های مشرق‌زمین»، نویسنده ابتدا اعمش را معرفی می‌کند و می‌نویسد:

سلیمان بن مهران کاهلی اسدی، ملقب به اعمش و از یاران تابعی است که به سال ۶۱ ق در کوفه متولد شده و در ۱۴۸ ق در همان‌جا وفات یافته و به علم و فضیلت نیز شهره بوده است. او در عین حال مزاجی ناپسند داشته و دیگران را به دیده تمسخر و تحقیر می‌نگریسته است. همین سلوک غریب با شاگردان و نگاه پست به علمای زمانه خویش باعث شده تا در عین بهره‌مندی از فضیلت و دانش، پاره‌ای از گفتار و کردارش در زمره حکایات، نکته‌ها، و لطیفه‌های مشرقیان قرار گیرد و هم‌سنگ بدله‌های طنزانی مانند خواجه ملانصرالدین جحا گردد (همان: ۱۹۳).

نویسنده بر این باور است که چنین رفتاری از سوی اعمش در حکم خوارشمردن جامعه و تلخ‌کامی وی از معیارهای وارونه و نادر آن است.

«تجربه شعری میان قدامه بن جعفر و ناقدان غرب» سومین عنوان است که تعریف شعر از زبان قدامه، مختصری از منهج مصطلح‌ناک وی، و موضع‌گیری ناقدان قدیم و معاصر در این باره را بیان می‌کند. مطالب این بخش سعی دارد با تقسیم روش زیبایی‌شناسانه قدامه به «موضوع شعری» و «تجربه هنری» تأثیرپذیری ناقدان غربی یا هم‌سوئی ایشان با نظریه وی را تصویرگری کند، از این رو هنگام سخن از «موضوع شعری» و ذکر نمونه‌هایی از آن کروچه (Croce) و دریدن (Dryden) را با قدامه هم‌سو نشان می‌دهد. برای مثال در موضوع «تعهد و التزام» با اشاره به سخن قدامه می‌نویسد: «قدامه بر این باور بود که نباید شاعر را به التزام واداشت زیرا قلب شاعران صاف و بی‌آلایش است و توان کنش‌گری و هم‌سوئی با آن را ندارد» (همان: ۲۲۵). سپس با اشاره به آیه کریمه «و إنهم یقولون ما لایفعلون» (شعراء: ۲۲۶) محتمل می‌داند که قدامه در سخن خود از این آیه استمداد جسته باشد. اما ادامه مطلب را به سخن دریدا مستند می‌کند که گفته است: «لذت‌بخشی اگر تنها هدف شعر نباشد، نخستین

هدف آن است. اگر صبغهٔ تعلیم نیز به آن افزوده شود، در مرتبهٔ دوم قرار خواهد گرفت، زیرا شعر معلّم نیست مگر از جهت لذت بخشی» (سلوم ۱۹۹۸: ۲۲۵). این رویکرد یادآور سخنی از محمدرضا شفیعی کدکنی در کتاب *رستاخیز کلمات* و در موضوع فرمالیسم است که ذیل عنوان «قهرمان لیریک» می نویسد:

در ادبیات فارسی در شعر بسیاری از شاعران، گاه در یک غزل دو نوع اندیشهٔ متضاد و متناقض عرضه می شود. در میان بزرگان شعر ایران صائب نمونهٔ اعلای چنین هنرمندی است، حتی حافظ وقتی می گوید: «حافظم در مجلسی دُردی کشم در محفلی / این عجایب بین که چون با خلق صنعت می کنم» یعنی آفرینش زیبایی که وظیفهٔ من است، مرا گاه به سخنانی اخلاقی (وعظ) می کشاند و در لحظهٔ دیگر همین آفرینش زیبایی مرا به ستایش دُردی کشی (امری خلاف سخن واعظ) وادار می کند (شفیعی کدکنی ۱۳۹۱: ۵، ۲۲۴).

در ادامهٔ سخن از قدامه و در بیان تجربهٔ هنری وی با محوریت غزل نیز به آرا و سخنان شاعران و ادیبانی هم چون الیوت (Eliot)، آلدوس هاکسلی (Aldous Huxley)، ا. ا. ریچاردز (I. A. Richards)، و کولریج (Colerige) استناد می کند و نشان می دهد که آنان هم در این تجربه با قدامه هم سو شده اند. این بخش در پایان به این نتیجه می رسد که گذشت زمان فاصله ای میان آرای قدامه و معاصران ایجاد نکرده و غبار کهنگی بر اندیشه های وی ننشاند است، بنابراین نباید قدامه را متهم کرد که به اندیشهٔ نقدی آسیب رسانده یا باعث جمود پژوهش های نقدی در ادب عربی شده است.

چهارمین عنوان این باب «نقد شعر میان جاحظ و ناقدان اروپایی» است که در آن جاحظ محور سخن قرار می گیرد و به رأی جاحظ دربارهٔ سرآمد بودن شعر عرب در مقایسه با امت های دیگر هم چون ایرانیان، یونانیان، و رومیان اشاره می شود و وی به مثابهٔ نمونهٔ کامل ابداع معرفی می شود. در ادامه با بیان عبارت مشهور جاحظ «المعانی مطروحة فی الطریق يعرفها العجمیّ و العربی و القرویّ و المدنیّ» (سلوم ۱۹۹۸: ۲۳۴)، افکار جاحظ دربارهٔ هنری بودن شعر تبیین می شود. سلوم برای آن که، به گفتهٔ خود، میزان اصالت اندیشهٔ جاحظ و دیرپایی آن را در مقیاس نقد بسنجد افکار مورد نظر وی را با اندیشه های ناقدان معاصر اروپا هم چون استوفر (Stauffer)، والر (Valery)، و کولریج (College) انطباق می دهد و با نقل آرای ایشان به این نتیجه می رسد که این ادیب کهن عرب با اشاره به برخی حقایق دربارهٔ شعر از بزرگان نقد معاصر پیشی گرفته است.

در آخرین عنوان این باب که «شیوه تطبیقی ابوالفدا در کتاب *قصص الأنبياء* میان میراث اسلامی و اسفار عربی *تورات*» است، ابن کثیر، مورخ بزرگ اسلامی، محور سخن قرار می‌گیرد و کتاب *قصص الأنبياء* نقد و تحلیل می‌شود. اساس اندیشه ابن کثیر در این کتاب، یعنی تطبیق وی میان قرآن کریم و *تورات*، آن است که قرآن در حکم آخرین کتاب آسمانی معیار صحت و سقم مطالب و مضامین *تورات* است. بنابراین، کتاب یادشده با ارائه نمونه‌هایی از دو اثر مقدس و با اشاره به برخی تفاوت‌ها در اخبار آن دو دلیل این تفاوت‌ها را پاره‌ای تحریف‌ها، سوء برداشت‌ها، یا ترجمه‌های نادرست می‌داند. بنابراین به این نتیجه می‌رسد که این *تورات* نسخه اصلی و اولیه آن نیست. سلوم ضمن آن که عمل ابن کثیر را نوع متفاوتی از تطبیق دانسته که در آن ابتدا قرآن محور فرض شده و سپس تطبیق صورت گرفته، وی را نیز اولین ادیب تطبیقی معرفی کرده است. به علاوه، در این کار نواقصی را هم متوجه صاحب *قصص الأنبياء* کرده از جمله آن که مدعی شده است: «ابن کثیر اقوالی را نقل کرده و به *تورات* نسبت داده که نه در این کتاب وارد شده و نه تحقق یافته است» (همان: ۲۵۴).

۱.۲.۴ نقد و تعلیق

شمیسا در *نقد ادبی* می‌نویسد:

نباید پنداشت که منتقد هر چند بصیر باشد حرف اول و آخر را می‌زند. هر نگاهی و هر نظریه‌ای به تفسیری می‌رسد. به قول رامان سلدن با توجه به آرای بارت باید گفت: هر نظامی را بر متن اعمال کنیم فقط می‌توانیم یک تفسیر یا چند تفسیر ممکن از تفسیرهای بی‌پایان متن را فعال کنیم (شمیسا ۱۳۸۵: ۴، ۳۳).

به تبع چنین سخنی، اشاره به پاره‌ای موارد در این باب زوایایی از آن را روشن خواهد کرد. برخلاف سه عنوان پایانی این باب، که تحلیل‌ها نسبتاً عالمانه‌تر و عمیق‌تر به نظر می‌رسد، دو عنوان نخست غالباً شکل نقل و قول به خود گرفته است و سطحی‌تر خودنمایی می‌کند، ضمن آن که اغلب نگاه قومی یا ملی نویسنده کم‌رنگ می‌شود و انصاف و رویکرد علمی جای آن را می‌گیرد. به علاوه نوع برخورد وی در مواجهه با نمادهای مذهبی در این بخش، البته طی این اثر، محترمانه جلوه‌گری می‌کند. در عین حال، مواردی هم نیازمند بازنگری است که تحلیل بیش‌تر و علمی‌تر برای دو عنوان نخست از آن جمله است. هم‌چنین در سخن از جاحظ و مواردی از این دست سلوم اصرار دارد تا نظریه جاحظ و تقدم وی بر معاصران را به کرسی بنشانند و آن را به مخاطب خود بقبولانند،

در حالی که به نظر می‌رسد این نوع برخورد از جایگاه نویسنده و البته از شأن ادیب بزرگی مانند جاحظ خواهد کاست، زیرا نفس همین تقدم برای بزرگی و نفعه عالمانه جاحظ کافی است و به اعلان عطارگونه سلوم نیازی ندارد. علاوه بر این، برخی سخنان نویسنده در اندازه‌های ادعا خودنمایی می‌کند؛ از جمله زمانی که ابن کثیر را در نقل اقوال وی درباره تورات متهم و ادعا می‌کند که بعضی از سخنان ابن کثیر به نقل از تورات در این کتاب مقدس نیست و چنین اتفاقات منقولی اساساً حادث نشده است. این ادعا بدین معناست که ابن کثیر، به زعم نویسنده، در سخن خود دچار اشتباه شده است. در ادامه نویسنده سعی دارد ابن کثیر را اولین تطبیق‌گر معرفی کند و مکتب تطبیقی آمریکایی را نیز متأثر از ابداع اهل عراق قدیم بداند. کنار موارد یادشده، برخی کاستی‌های شکلی هم به چشم می‌خورد که اشتباهات نگارشی مانند «قا»، «حصرت»، «امر»، و «ابن کثیر» به جای «قال»، «حضرت»، «آمره»، و «ابن کثیر» در صفحات ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۲۸، و ۲۴۰ از آن جمله است.

۳.۴ باب سوم

«افق‌هایی از پژوهش‌های تطبیقی نو در شرق و غرب» که در ۹۳ صفحه سامان یافته و چهار عنوان را در خود جای داده باب سوم کتاب است. ذیل نخستین عنوان یعنی «عوامل تأثیرگذار زبان و ادبیات عربی در شرق آفریقا» ابتدا گزارشی از تاریخ روابط خاورمیانه و کشورهای حوزه خلیج فارس با شرق آفریقا و مصر ارائه شده است و چنین نتیجه‌گیری می‌شود که اسباب و علل متعددی باعث شده تا زبان عربی نتواند زبان محاوره و دانش در شرق آفریقا شود که «صعوبت در ادای مخارج حروف»، «شیوه آموزش عربی»، و «ازبین رفتن نسخه‌های خطی» از جمله آن‌هاست. در ادامه از میان کشورهای آفریقایی سومالی و از بین زبان‌ها سواحیلی انتخاب می‌شود و با تطبیق تعدادی از واژگان و حکایات عربی نشان داده می‌شود که زبان عربی در آن‌ها تأثیرگذار بوده است. عنوان دوم «رمان چرکسی در انتظار فجر و تصویر اسلام در آن» است که به گفته سلوم نویسنده آن علیم کشوکوف متولد ۱۹۱۴ م در شوروی کمونیستی است. این بخش پیوستی از «ضرب‌المثل‌های چرکسی» را نیز همراه دارد و پس از معرفی رمان، نویسنده آن، و شخصیت‌های اصلی، تصویرپردازی اسلامی در رمان را سخن محوری قرار می‌دهد و برخی از آیات، روایات، و ضرب‌المثل‌های عربی وارد شده در آن را به مخاطب می‌نمایاند. در ادامه، نویسنده به تشابه زندگی چوپانی و روستایی چرکس‌ها و زندگی بادیه‌نشینی عرب‌ها اشاره می‌کند و در پایان به این نتیجه می‌رسد:

رمان در *انتظار فجر*، به وضوح تأثیر اندیشه اسلامی بر مردم چرکس را نمایان می‌سازد؛ تأثیری که چه بسا قوی‌تر از تأثیر فرهنگی هر کدام از ملت‌هایی باشد که در همسایگی ایشان ادامه حیات می‌دهند و یا ده‌ها سال بر آن‌ها حکومت کرده‌اند. بنابراین، تشابه عقیدتی مردمان چرکس و عرب، به تشابه عجیب ایشان در افکار، سلوک، و نگاه به زندگی نیز منجر شده است (سلوم ۱۹۹۸: ۳۱۴).

ادامه مطالب این باب با «عمه أجانا کریستی در عراق» پی‌گیری می‌شود و بعد از معرفی أجانا کریستی (Agatha Christi)، نویسنده معاصر انگلیسی، و معرفی دو رمان از وی با نام‌های *جنایت قتل در وادی بین‌النهرین* (Crime in Mesopotamia) و *قرار در بغداد* (They Came to Baghdad)، جایگاه عراق در رمان‌های وی به تصویر کشیده می‌شود. سلوم قصد دارد از لابه‌لای این مطالب نقش، جایگاه، و تأثیر عراق در دو رمان یادشده را نشان دهد، اما در عین حال یادآور می‌شود که کریستی شخصیت‌های اصلی و تأثیرگذار را از غیرعراقی‌ها انتخاب کرده و این بیگانگان‌اند که در رمان‌های وی شخصیت اصلی را ایفای نقش می‌کنند. آخرین مبحث باب سوم درباره «رمانتیسیم و رئالیسم و تأثیر آن‌ها بر داستان‌پردازی شعری در ادبیات زهاوی و رصافی» است. این مبحث پس از اشاره به دو مکتب ادبی حاکم بر اروپا در قرن نوزدهم (رمانتیسیم و رئالیسم)، زهاوی را پیرو رمانتیسیم و رصافی را دنباله‌رو رئالیسم معرفی می‌کند و بر این باور می‌شود که ادبیات ترکیه در ظهور شعر داستانی پیش‌گام‌تر از ادبیات عراق بوده و زهاوی و رصافی نیز برای دعوت به اصلاحات اجتماعی از آن متأثر شده‌اند. این بحث پس از شرح و بسط موضوع و علل توجه زهاوی به رمانتیسیم و رصافی به رئالیسم به آرای ادبای ترک درباره «هدف ادبیات» اشاره می‌کند و پس از آن نیز موضع رصافی در برابر آن را بیان می‌کند که معتقد است: «هدف از ادبیات متأثر شدن از طبیعت و غایت آن نیز تسخیر جان‌ها، دل‌ها، گوش‌ها، عواطف، و تهییج جان بشری با بیان تأثیرگذار و ساری و جاری آن است» (همان: ۷، ۳۴۶). نویسنده خلاصه اندیشه زهاوی را مقاومت در برابر استعمار و انجام اصلاحات می‌داند که تحقق نیافت و باعث شد تا ادبیات زهاوی بعد از ترک عراق به مقصد بیروت رویکرد «ادبیات داستانی فرار و مهاجرت» به خود گیرد و تلخی شکست رصافی نیز با ترک عراق به سوی بیروت در شعر غنایی و داستانی رئالیستی وی نمایان شود. در ادامه، جواهری مورد بحث قرار می‌گیرد و با قرار گرفتن وی در زمره رئالیسم رصافی ادعا می‌شود که او نیز همه‌چیز را طرد کرد و به شعر داستانی روی آورد که نتیجه این اندیشه را در قصیده «طرطرا»ی او می‌توان پی‌گرفت. در پایان، این نتیجه حاصل

می‌شود که رمانتیسیم با مرگ زهاوی پایان یافت و رئالیسم با عقب‌نشینی رصافی و نیز اهمال آن از سوی جواهری و روی آوردن وی به طبیعت به انتهای خود نزدیک شد.

۱.۳.۴ نقد و تعلیق

در *مناهج النقد الأدبی الحدیث؛ رؤیة اسلامیة* آمده است:

نقد هرچند ممکن است باعث رنجش یک قوم در بیان حق یا باطلی گردد، اما تلاش و فعالیتی فکری است که در هیچ‌کدام از مجاری زندگی نمی‌توان از آن بی‌نیاز شد زیرا نقد معیار راستی و استواری، اصلاح و درستی، و رسیدگی و بازنگری، برای هر رویکردی در معرفت‌شناسی است (قصاب ۲۰۰۷: ۹).

با همین رویکرد، در گفتار پیش‌رو نیز نکاتی دربارهٔ باب سوم بیان خواهد شد. نخست آن‌که نویسنده در این کتاب گاه تسلیم انصاف علمی است و واقعیت‌ها را می‌پذیرد، اما در مواقعی نیز این احساس در وی کم‌رنگ می‌شود. استفاده از نام «الخلیج العربی» در صفحه ۲۶۱ از این جمله است که می‌تواند دیرینه علمی و تاریخی نویسنده‌ای را که در حوزه ادبیات تطبیقی قلم می‌زند و بی‌طرفی از اولویت‌های آن است زیر سؤال ببرد. دو دیگر آن‌که انصاف علمی حکم می‌کند تلاش‌های پی‌گیر نویسنده در این کتاب مجدداً گوش‌زد شود، اما در مواردی هم اصرار بر تأثیرپذیری دیگران از زبان و فرهنگ عربی خودنمایی می‌کند. سلوم در جایی از کتاب خود، به استناد حکایاتی چند که به‌گفته‌ی وی به‌دست یکی از دوستان او برایش فراهم آمده است، تلاش دارد نشان دهد که بخشی از آفریقا متأثر از زبان و فرهنگ عربی است. هم‌چنین، اندک نمونه‌های شکلی به اصلاح نیاز دارد که چینش ناهماهنگ واژگان در سطر ۲۱ صفحه ۳۴۲ و ثبت متفاوت نام نویسندهٔ رمان *در انتظار فجر* به‌شکل «علیم» در متن و «علم» در پانویس از این نمونه‌هاست.

۴.۴ باب چهارم

باب پایانی را «پژوهش‌های تطبیقی معاصر عربی؛ واقعیات و مصادر» با سه عنوان و ۵۶ صفحه به خود اختصاص داده که عنوان نخست آن دربارهٔ «واقعیت پژوهش‌های تطبیقی عربی؛ میان قصور و بلندپروازی» سخن گفته است. در این عنوان ابتدا نویسنده برای آن‌که به‌گفتهٔ خود بحث را در مجرای صحیحش قرار دهد، ادبیات تطبیقی را «بررسی تأثیر و تأثر میان دو ادبیات از دو جنس مختلف» (سلوم ۱۹۹۸: ۳۵۵) معرفی می‌کند، سپس ذیل

عنوان‌های «هویت»، «هدف»، «پژوهش‌های فراگیر»، و «نواقص مزمن» چالش‌ها و موقعیت‌های این رشته در ادب عربی را شرح می‌دهد. او باورمند است که پژوهش‌های تطبیقی حاضر وجود نظری دارد نه وجود هویت‌مدار و واقعی. هم‌چنین عقیده دارد که توجه عرب‌ها به تطبیق آثار خود با اروپا و نشان‌دادن تأثیر فرهنگ و ادب خویش در غرب و دامن‌زدن به آن به دلیل عقب‌ماندگی علمی و تکنولوژیکی آنان در مقایسه با غرب و در پی آن سرخوردگی ایشان است. به‌علاوه، حوزه پژوهش‌های تطبیقی می‌بایست گسترده، شامل، و فراگیر شود، ضمن آن‌که این حوزه دچار برخی نواقص مزمن است که قصور و نقص زبانی نزد پژوهش‌گران، نبود ترجمه اصولی آثار بیگانه، و فقدان کتاب‌خانه پژوهش‌های تطبیقی از جمله آن‌هاست. سلوم با اشاره به تکراری بودن پژوهش‌ها برخی محورهای نیازمند به پژوهش هم‌چون تأثیر میراث داستانی عربی و تأثیر مضامین شعر غنایی را یادآور می‌شود. «فهرست پژوهش‌های تطبیقی معاصر عربی» دومین عنوان این باب است که شروع پژوهش‌های تطبیقی در شرق و جهان عرب را به اوایل دهه شصتم قرن بیستم ارجاع می‌دهد و دلیل آن را برخی عوامل روحی - روانی و رنج انسان خاورمیانه‌ای از قدرت‌گرفتن مادی اروپا و نیز از ظهور اسرائیل به‌منزله مانعی سخت در برابر رشد و نمو طبیعی جامعه ذکر می‌کند. سپس پاره‌ای چالش‌ها و نواقص پژوهش‌های تطبیقی را یادآور می‌شود و برای رهایی از آن‌ها راه‌کارهایی ارائه می‌دهد. از نظر نویسنده، به‌گمان برخی پژوهش‌گران این حوزه وظیفه آن‌ها اطلاع‌رسانی و تبلیغ است نه انجام کاری علمی و شایسته. وی ضمن بیان مجدد پاره‌ای از موضوعات عنوان قبلی و کم‌رنگ‌دانستن رعایت امانت علمی در حوزه ادبیات تطبیقی معتقد است موضوعات انتخابی این حوزه می‌بایست کوچک، دارای چهارچوب مشخص، و در پی کشف قلمروهای ناشناخته باشد. سلوم برای تبیین این موضوع به سخن فرزدق اشاره می‌کند که می‌گفت: «إِنَّ أَحَبَّ الضُّوَالِ إِلَى الضُّوَالِ الْإِبِلِ» (همان: ۳۷۷) و منظور وی را قصایدی شعری می‌داند که سراینده آن‌ها مشخص نیست. پایان‌بخش مطالب این باب و این کتاب تکرار عنوان قبلی یعنی «فهرست پژوهش‌های تطبیقی معاصر عربی» است. با این تفاوت که در اولی «فهرست» و در دومی «فهرس» به‌کار رفته است. ذیل این عنوان پژوهش‌های حوزه ادبیات تطبیقی معاصر در جهان عرب احصا و در چهار بخش نظریه و نظریه‌پردازی، ادبیات قدیم، ادبیات جدید، و پژوهش‌های ترجمه و تألیف مربوط به آثار بیگانه در عربی تقسیم‌بندی شده است، ضمن آن‌که ادبیات قدیم هم در سه عنوان «واژگان، نحو، پژوهش‌های تطبیقی و مناظر»، «شعر و عروض»، و «قصه، مقامه، و حکایت» تنظیم

شده و ادبیات جدید نیز با پژوهش‌های عمومی، شعر، داستان، رمان، و پژوهش‌های ترجمه و تألیف مربوط به آثار بیگانه در عربی سامان داده شده است. ذیل تقسیمات یادشده در مجموع و با احتساب برخی تکرارها به بیش از ۲۸۰ نویسنده اشاره شده است که نام داود سلوم نیز با آثار متعددش در این میان دیده می‌شود.

۱.۴.۴ نقد و تعلیق

«نقد (criticism) هنر استوارساختن و اصلاح آثار ادبی و هنری و تحلیل آن‌ها برپایه دانش است که به بررسی علمی متون ادبی از جهت منابع، صحت متن، سبک نگارش، ویژگی‌ها، و تاریخ آن‌ها می‌پردازد» (خلیل ۲۰۱۰: ۱۱). این جمله تعریف ابراهیم محمود خلیل در کتاب *نقد ادبی جدید؛ از تقلید تا ساختارشکنی* درباره نقد است که با تکیه بر آن در باب چهارم نیز به نکاتی اشاره شده است. نخست آن‌که سلوم از رویکرد تبلیغاتی نه علمی برخی پژوهش‌ها در حوزه ادبیات تطبیقی گله‌مند است، درحالی‌که برخی مطالب خود او نیز در این کتاب همین‌طور به نظر می‌رسد. دو دیگر آن‌که تقریباً تمام موارد مربوط به نواقص و چالش‌های ادبیات تطبیقی ذیل عنوان دوم تکرار مطالب مبحث قبلی بوده، ضمن آن‌که خود عنوان سوم هم تکرار دومین عنوان و عین آن است و در فهرست محتویات کتاب نیز جایی ندارد. گاه اندک اشتباهات تایپی مانند «الذی» در صفحه ۳۷۰ به جای «الذین» نیز جلب توجه می‌کند. در کلیت کتاب هم نبود یا ناهماهنگی در استفاده از اعداد یا حروف برای مرتب‌کردن عناوین، فقدان فهرست منابع، و بی‌تناسبی در حجم باب‌های کتاب نیازمند تجدیدنظر است.

۵. نتیجه‌گیری

بی‌شک هیچ‌یک از آثار بشری را نمی‌توان یافت که از هر حیث کامل و شامل باشد و به همه علائق و سلايق مخاطب خود پاسخ دهد. از این‌رو، اثر موردنقد نمی‌تواند از چنین قاعده‌ای مستثنی شود. کتاب *من آفاق الأدب المقارن* با چهار باب و با مطالب نسبتاً زیاد، خواندنی، و آموزنده اثری مفید ارزیابی می‌شود که کنار ضعف‌ها و قوت‌های خود مخاطب را در پایان مطالعه‌اش اقناع می‌کند. سعی نویسنده در کتاب بر آن است تا حتی‌الامکان اطلاعاتی را ارائه دهد که از لحاظ کمی و کیفی و ابداع و نوآوری مفید و تأثیرگذار باشد، درعین حال کاستی‌هایی هم در آن خودنمایی می‌کند که بازنگری در آن‌ها بر غنای اثر می‌افزاید؛ به‌ویژه آن‌که اگر قرار باشد این کتاب در حکم منبع درسی دانشگاهی استفاده شود.

ضعف آموزشی کتاب فقدان بخش نظری ادبیات تطبیقی و پس از آن نبود نمونه‌های تطبیقی از زبان و ادب فارسی برای مخاطب ایرانی از جمله ضعف‌های آن است. به‌علاوه، کنار مسئله‌مندی فصولی از کتاب فصولی دیگر اما دغدغه‌مند به‌نظر نمی‌رسند و بالطبع تحلیل و تبیین در آن‌ها سست می‌شود. هم‌چنین جز پاره‌ای تندی‌ها و اندک رگه‌هایی از ملی‌گرایی یا سوگیری‌های غیرعلمی، مسئله درخور توجهی را نمی‌توان در آن یافت. سلّم در پی ارائه گونه‌ی متفاوتی از اطلاعات در کتاب خود است، اما در آن تفاوتی اساسی و چشم‌گیر به آثار مشابه در این حوزه عرضه نمی‌کند. این کتاب در صورتی برای استفاده در امر آموزش توصیه می‌شود که ضعف‌ها و نکات اشاره‌شده به آن‌ها اصلاح یا لااقل به مخاطب گوش‌زد شود.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

- پاکتچی، احمد (۲۹ آذر ۱۳۹۶)، سخن‌رانی با عنوان «نقد، علوم انسانی و پیشرفت کشور»، نخستین همایش ملی نقد متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی.
- حسینی بهشتی، سیدمحمدرضا (۲۹ آذر ۱۳۹۶)، سخن‌رانی با عنوان «موانع نقد در ایران»، نخستین همایش ملی نقد متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی.
- خلیل، محمود ابراهیم (۲۰۱۰)، *النقد الأدبی من المحاکاة الی التفکیک*، اردن: دار المیسرة.
- داوری اردکانی، رضا (۲۹ آذر ۱۳۹۶)، سخن‌رانی با عنوان «فلسفه نقد»، نخستین همایش ملی نقد متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی.
- سایت اینترنتی دانشگاه بغداد (تاریخ سایت ۲۰۱۳ م، تاریخ بازدید ۱۳۹۶/۱۰/۸)، دانشکده تربیتی دختران. سلّم، داود (۱۹۸۸)، *من آفاق الأدب المقارن*، بیروت: عالم الکتب.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱)، *رستاخیز کلمات*، تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۵)، *نقد ادبی*، تهران: میترا.
- عتیق، عبدالعزیز (۱۹۷۲)، *فی النقد الأدبی*، بیروت: دار النهضة العربية.
- فیلم مصاحبه با فرزند داود سلّم (تاریخ مصاحبه ۲۰۱۲/۱۱/۱۴ م، تاریخ بازدید ۱۳۹۶/۱۰/۰۸)، YouTube.
- قصاب، ولید (۲۰۰۷)، *مناهج النقد الأدبی الحدیث: رؤیة اسلامیة*، دمشق: دار الفکر.
- کشاوری، سوسن (۱۳۹۶)، «فلسفه تربیتی نقد، تبیین چیستی، چرایی و چگونگی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی نقد متون و کتب علوم انسانی، ج ۲.